

## تبیین راه‌های اثبات وجود خدا از دیدگاه نهج‌البلاغه و تطبیق آن با قرآن

نصرت نیل‌ساز<sup>۱</sup>، زهره بابااحمدی میلانی<sup>۲\*</sup>

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس تهران

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۱۸)

### چکیده

خداشناسی از موضوعات بسیار اساسی و حائز اهمیت در قرآن کریم و بیانات ائمه (علیهم‌السلام) است. در موارد فراوانی از آیات قرآن و کلام ائمه اطهار به‌ویژه حضرت علی علیه‌السلام، با تعبیر مختلف به راه‌های خداشناسی اشاره شده است. از مهم‌ترین این راه‌ها؛ راه فطرت، راه عقلی - حسی؛ و راه عقلی - فلسفی است. از آنجا که نهج‌البلاغه پس از قرآن کریم، ارزشمندترین کتاب هدایت و انسان‌سازی محسوب می‌شود و در جای‌جای آن، انعکاس آیات آسمانی قرآن، مشهود است، در این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی در بررسی داده‌ها، به تبیین راه‌های اثبات وجود خدا از دیدگاه نهج‌البلاغه، سپس تطبیق آن با آیات قرآن می‌پردازیم. نتایج حاصل از تحقیق نشان می‌دهد که گاهی انسان به‌مجرد توجه به نظام عالم هستی، به حکم عقل فطری، به وجود خدای متعال اعتقاد پیدا می‌کند و همچنین اساس خلقت موجودات و آفریده‌ها، حاکی از آن است که عالم هستی مسخر یک موجود مافوق طبیعی است و از نظر عقلی و فلسفی نیز وجود خدا با واسطه اثبات می‌شود؛ و آنچه که واسطه قرار می‌گیرد، یک سری اصول عقلی هستند که ضرورت وجود خدای متعال را ثابت می‌کنند.

### واژگان کلیدی

حدوث مخلوقات، خداشناسی، صنع الهی، قرآن، نظم، نهج‌البلاغه..

## مقدمه

برای شناخت خدای متعال راه‌های متعددی وجود دارد، در یک دسته‌بندی کلی شهید مطهری، راه‌های شناخت خدا را در سه مورد خلاصه کرده است (مطهری، ۱۳۸۵: ج ۵: ۶۸-۷۴) اگر چه عالمان اسلامی راه‌های دیگری را برای شناخت خدا بیان کرده‌اند، ولی می‌توان گفت، این راه‌ها زیرمجموعه همین سه دسته هستند، که این سه راه در کلام حضرت علی علیه السلام و آیات قرآن کریم بیشتر متجلی است.

۱. راه فطرت: به این معنا که انسان‌ها پیشتر معرفتی نسبت به خدا داشته‌اند، ولی قرار گرفتن آنها در صحنه روزگار و غفلت، موجب دور شدن از فطرت اصلی می‌شود که بر آن آفریده شده‌اند.

۲. راه عقلی - حسی: یا خداشناسی از طریق آثار صنوع الهی در عالم تکوین که از راه مطالعه حسی و تجربی واقعیات و مخلوقات خارجی طبیعی و مشاهده آثار و آیات الهی، به وجود خدا دست می‌یابیم.

۳. راه عقلی - فلسفی: که از طریق یک سری استدلال‌های عقلی و فلسفی به اثبات وجود خدای متعال می‌پردازیم.

در بیانات ائمه علیهم السلام که مفسران و مبینان قرآن کریم بوده‌اند، توحید از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، در بسیاری از کتاب‌های روایی<sup>۱</sup> ابوابی به توحید اختصاص داده شده است و احادیث ائمه ذیل عناوین مختلف آورده شده‌اند. در این میان سخنان حضرت علی علیه السلام اهمیت ویژه‌ای دارند. ملازمت همیشگی حضرت علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر هیچ کس

---

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳، *الکافی*. تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، بی‌جا، بی‌نا؛ کتاب التوحید؛ شیخ صدوق، بی‌تا؛ التوحید، تحقیق: السید هاشم الحسینی الطهرانی. قم: منشورات جماعة المحدثین فی الحوزة العلمیه. فی معنی الواحد و التوحید و الموحد، فی معنی الرؤیة فی الأخبار، فی ادلة التوحید الصانع ...

پوشیده نیست. علی علیه السلام در دامان نبوت پرورش یافت، پیوسته همراه پیامبر بود، نور رسالت را می‌دید و بوی نبوت را استشمام می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود تو می‌شنوی هر آنچه را که من می‌شنوم و می‌بینی هر آنچه را که من می‌بینم جز اینکه تو پیامبر نیستی ولی تو وزیری (خ ۱۸۷ یا قاصعه: ۱۵۷). هیچ آیه‌ای نازل نشد مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بر علی علیه السلام قرائت کرد و تأویل و تفسیر و محکم و متشابه آن را به ایشان آموخت (صفار، ۱۴۰۴: ۱۹۵؛ ابن سعد، بی تا، ج ۲: ۲). از این‌روست که به تعبیر ابن ابی‌الحدید توحید و عدل و مباحث شریف الهی جز از طریق کلام علی علیه السلام، شناخته نشده است و گفتار دیگر بزرگان صحابه، اصلاً متضمن چیزی از معارف و علوم الهی نیست و آنها مرد این میدان نبودند تا این معارف و مباحث را تصور کنند، زیرا اگر تصور می‌کردند به زبان می‌آوردند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷؛ خ ۸۴، ج ۶: ۳۴۶). در بررسی مباحث توحیدی نهج‌البلاغه مشاهده می‌شود که حضرت علیه السلام نسبت به مسئله توحید دقت و توجه خاصی روا داشته‌اند و این معارف توحیدی در کلام حضرت نه فقط به لحاظ ظاهری، بلکه از لحاظ محتوا عمق و ژرفای خاصی دارند. سؤالاتی در رابطه با این پژوهش مطرح است که تشابه و تمایز نهج‌البلاغه و قرآن کریم در ادله اثبات وجود خدا چیست؟ نظر قرآن کریم و حضرت علی علیه السلام در اثبات وجود خدای متعال از طریق نظم جهان (برهان نظم) چیست؟ و همچنین گونه‌های مختلف استدلال از طریق راه عقلی - حسی در کلام حضرت علیه السلام و قرآن کریم، به چه صورت هستند؟

در این پژوهش به تفصیل به این سؤالات پاسخ خواهیم داد که در نهج‌البلاغه و قرآن، هم با دلایل عقلی و هم با اشاره به آثار صنع الهی برای اثبات وجود خدا استدلال شده است؛ ولی در مواردی در ذکر مصادیق با هم تفاوت دارند و در راه عقلی - حسی (برهان نظم) در نهج‌البلاغه و قرآن کریم هم با دلایل عقلی و هم حسی (آیات آفاقی) برای اثبات وجود خدا استدلال شده است و در نهایت اینکه هم قرآن و هم نهج‌البلاغه برای اثبات وجود خدای متعال، انسان را به تفکر در گونه‌های مختلف آفرینش وامی‌دارد. همچنین نوع

تحقیق توصیفی - تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات، به صورت کتابخانه‌ای بود، شایان ذکر است که شماره خطبه، نامه و حکمت‌ها بر اساس نهج البلاغه همراه با شرح شیخ محمد عبده است.

### ضرورت و اهمیت تحقیق

توحید و خداشناسی از موضوعات بسیار اساسی و حائز اهمیت در نهج البلاغه و قرآن کریم هستند. مرور سریعی در نهج البلاغه و همچنین آیات قرآن کریم به وضوح نشان می‌دهد که نسبت به این موضوع که اولین اصل و رکن از مجموعه مبانی اعتقادی اسلام است، دقت و توجه خاصی شده است و نهج البلاغه و قرآن کریم به طور کامل به شرح و تبیین «راه‌های اثبات وجود خدا» پرداخته‌اند. در واقع، شرایط فکری و مباحث علمی در هر زمان شاید تأثیر فراوانی در نوع کلام حضرت و همچنین آیات قرآن کریم داشته باشد، به این صورت که می‌بینیم با توجه به نوع مخاطبان، برای اثبات وجود خدای متعال، گاه به ساده‌ترین روش یعنی آیات آفاقی اشاره می‌فرماید. گاه نیز استدلال‌های پیچیده عقلی و فلسفی را بیان می‌کنند.

### پیشینه تحقیق

در زمینه راه‌های اثبات وجود خدا، از آثار متقدم، کتاب‌های مستغنی به چشم نمی‌خورد، لکن در خلال برخی مباحث اعتقادی، مباحث خداشناسی نیز به چشم می‌خورد؛ از جمله این کتاب‌ها، همچون متشابه‌القرآن ابن شهر آشوب، کشف المراد، علامه حلی، شرح اسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری؛ توحید شیخ صدوق، التوحید و التثلیث علامه بلاغی؛ توحید مفضل بن عمر جعفری؛ در خلال این مباحث گاهی به راه‌های خداشناسی اشاره شده و همچنین در خلال کتاب‌های تفسیری قرآن و شروح نهج البلاغه ذیل آیات و خطبه‌های خداشناسی به تفصیل به این موضوع پرداخته شده است. ولی از کتاب‌های معاصر مستقلاً کتبی با عنوان خداشناسی تألیف شده که در این مباحث به راه‌های اثبات وجود خدا نیز

اشاره کرده‌اند، از جمله تبیین براهین اثبات خدا از آیت‌الله جوادی آملی؛ تفسیر موضوعی قرآن کریم (توحید در قرآن) اثر آیت‌الله جوادی آملی؛ سیری در ادله اثبات وجود خدا از محسن غروی‌ان؛ بهترین راه شناخت خدا یا دلیل‌های خدا بر وجود خدا تألیف محمدی ری‌شهری؛ خدا در نهج‌البلاغه از محمد علی گرامی؛ الهیات در نهج‌البلاغه اثر آقای صافی گلپایگانی، منشور جاوید (ج ۲) از آیت‌الله جعفر سبحانی؛ پیام قرآن (ج ۳) نوشته آیت‌الله مکارم شیرازی؛ حکمت عملی و نظری در نهج‌البلاغه از آیت‌الله جوادی آملی و توحید در قرآن از آیت‌الله دستغیب. علاوه بر این پایان‌نامه‌هایی نیز نوشته شده است، که به نوعی با مسئله "توحید و خداشناسی" ارتباط دارند، از جمله؛ توحید در نهج‌البلاغه تحقیق آرخ فاطمه بیگم (دانشگاه تهران) در این پایان‌نامه نگارنده در ابتدا به بیان کلیاتی در مورد شناخت خدا و تعریف و تقسیم توحید و سپس به اثبات توحید و نفی شرک و سپس توحید ذات و صفات پرداخته است. نگارنده در ابتدا، به‌طور مختصر مطالب را با استدلال‌های فلسفی بیان کرده است و سپس فرمایش‌های امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه را می‌آورد. خداشناسی در نهج‌البلاغه کاری است از حسن سراج‌زاده در دانشکده الهیات دانشگاه تهران، این پایان‌نامه نیز در دو بخش تنظیم شده است، در بخش اول، مفهوم خدا، خدا از دیدگاه اسلام و فلاسفه و ذات و صفات خدا در نهج‌البلاغه یاد شده است، در بخش دوم که شامل هفت فصل و در راه‌های اثبات وجود خداست (که شامل برهان نظم؛ برهان هدایت و راهیابی، برهان حدوث، خداشناسی از راه فطرت و دل، خداشناسی از راه خودشناسی، خداشناسی از راه فسخ و نقض، و برهات امکان و وجوب است) اولاً بررسی تطبیقی نبوده است؛ ثانیاً به این صورت که ما برهان نظم را مفصل و با چندین مقدمه در قرآن و نهج‌البلاغه بررسی کردیم، کار نشده است. شناخت خدا از راه دل و فطرت پایان‌نامه زهرا اسلامی رشاد در حوزه علمی خراسان است که در آن نیز خداشناسی از نظر فلسفی کلامی بحث و بررسی شده و اصلاً از دیدگاه قرآن و نهج‌البلاغه بررسی نشده است و همچنین پایان‌نامه‌های دیگری با عنوان توحید در قرآن یا نهج‌البلاغه وجود دارند که

بیشتر به مراتب توحید (ذات و صفات و افعال) پرداخته‌اند. نتیجه اینکه تمامی تلاش‌های انجام‌شده به بررسی بعضی از ابعاد این پژوهش پرداخته‌اند و به‌طور خاص بررسی تطبیقی صورت نگرفته است؛ از این‌رو ضرورت انجام دادن پژوهشی با چنین عنوانی احساس می‌شد، بنابراین در این پژوهش سعی کردیم تا به بررسی راه‌های اثبات وجود خدا در نهج‌البلاغه و سپس تطبیق آن با قرآن کریم بپردازیم.

### ۱. راه دل یا فطرت

اولین راه شناخت خدا راه دل یا فطرت است، پیش از بیان چگونگی دلالت "فطرت" بر وجود خداوند متعال، مناسب است توضیح مختصری درباره معنای آن آورده شود: "فطرت" از ماده "فطر" است که لغویان دو معنا برای آن بیان کرده‌اند: نخست، شکافتن (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵: ۵۵؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۹۳) و دیگر «آفریدن و ایجاد اولیه و بدون سابقه» (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۷۸۱؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۴۳۸). مشتقات این واژه به هر دو معنا در قرآن آمده است: به معنای «شکافتن»: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (انفطار: ۱) و به معنای «آفریدن و ایجاد اولیه و بدون سابقه»: «أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (ابراهیم: ۱۰). کلمه فطرت در قرآن تنها یک بار استفاده شده است و به اصطلاح اهل ادب بنای نوع را می‌رساند و در کلمه مورد بحث به معنای نوعی از خلقت است (ابن اثیر، ۱۳۶۴، ج ۳: ۴۷۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۱۷۸). ابن‌اثیر در ذیل این واژه می‌نویسد؛ فطرت یعنی حالت خاص و نوع خاصی از آفرینش، مثل لغت "جلسه" و "رکبه" (ابن‌اثیر، ۱۳۶۴، ج ۳: ۴۷۵). سرشت و فطرت انسان، در دو بعد بینش‌ها و گرایش‌ها با خدا پیوند یافته است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان خداشناسی و خداگرایی را از امور فطری دانست (مصباح یزدی، بی‌تا، ج ۱-۳: ۳۵-۳۶). ابتدا به تبیین این مفاهیم (خداشناسی فطری و خداگرایی فطری) می‌پردازیم، سپس به بررسی سخنان حضرت علی علیه السلام و آیات قرآن خواهیم پرداخت.

### ۱.۱. خداشناسی و خداگرایی فطری

یکی از معانی فطری بودن خداشناسی آن است که همه انسان‌ها با علم حضوری خدا را می‌یابند. به این معنا که انسان در عمق جان خویش معرفتی حضوری به خدا دارد. بر اساس این معرفت، آدمی با کاوش در درون خویش خدا را می‌یابد و او را با چشم دل مشاهده می‌کند (سعیدی مهر، ۱۳۸۹: ۶۸-۶۷). بر همین اساس، در فرازی از سخنان امام علیه السلام آمده است که دل‌ها با دلایل روشن خدا را درمی‌یابند: «وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ» (خ ۱۰۴: ۲۰۶). در سوره لقمان نیز خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (لقمان: ۲۵). این آیه اشاره است به اینکه کفار نیز مانند عموم بشر بر فطرت توحید هستند و به آن معترفند، اعتراف ناخودآگاه، برای اینکه اگر از ایشان سؤال شود چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ اعتراف خواهند کرد به اینکه خدا آنها را آفریده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۲۳۱).

دسته‌ای از گرایش‌های انسان همانند خداجویی و خداپرستی (خداگرایی) را نیز می‌توان از امور فطری دانست. برای اثبات وجود خداوند روش‌های گوناگونی ذکر شده است که از میان آنها فطری بودن گرایش به مبدأ جهان از همه عمومی‌ترند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۹).

### ۲.۱. خداشناسی و خداگرایی فطری در کلام حضرت علی علیه السلام و قرآن

حضرت علی علیه السلام در فراز نهم از خطبه اول می‌فرماید: «خداوند پیامبرانی را برگزید و از آنان برای رساندن پیام الهی، پیمان گرفت، در زمانی که مردم پیمان خدا را نادیده گرفتند و برای خدا شریک قرار دادند، در این زمان بود که «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَآتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّبْلِيغِ وَ...»؛ «پس پیامبران را به میانشان بفرستاد. پیامبران از پی یکدیگر بیامدند تا از مردم بخواهند که آن عهد را که خلقتشان بر آن سرشته شده، به جای آرند و نعمت او را که از یاد برده‌اند، فرا یاد آورند و

از آنان حجت گیرند که رسالت حق به آنان رسیده است...» (خ: ۱: ۲۳). در جای دیگر نیز می‌فرماید: «كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ» (خ: ۱۰۹: ۲۵۳). «کلمه توحید، فطرت و جبلت هر انسانی است». مراد از کلمه "اخلاص" همان کلمه توحید یعنی "لا اله الا الله" است (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۲۸؛ مغنیه، ۱۳۵۸: ج ۲: ۱۶۱)، اقرار بر یگانگی پروردگار و تنزیه وی از شریک و مانند، از همان آغاز آفرینش با سرشت انسان درآمیخته، و پیمان آن در عهد الست با او بسته شده و به آن، نام فطرت داده شده است (بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۱۲۸). در موارد دیگری از نهج البلاغه، حضرت علی علیه السلام به خداشناسی و خداگرایی فطری تصریح کرده‌اند.<sup>۱</sup> در آیات متعددی از قرآن به فطری بودن خداشناسی و خداگرایی تصریح شده است: از جمله:

الف) آیه فطرت: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم: ۳۰) «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». آیه بیانگر این است که نه تنها خداشناسی، بلکه دین و آیین به‌طور کلی و در تمام ابعاد، امری فطری است (طبرسی؛ طباطبایی؛ ذیل همین آیه) و خلقت خداوند، بر اساس آن یعنی توحید و یکتاپرستی بنا نهاده شده است (طوسی؛ زمخشری؛ طبرسی، ذیل همین آیه).

ب) آیه میثاق: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف: ۱۷۲)؛ «و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم» تا مبادا روز قیامت بگویند

۱. «فَأَنبِئْهُمْ عَلَى الْفِطْرَةِ» (خ: ۵۷)؛ «جَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَىٰ فِطْرَتِهَا شَقِيهَا وَسَعِيدَهَا» (خ: ۶۸: ۱۲۰).



ما از این [امر] غافل بودیم». با مراجعه به برخی از روایات می‌توانیم این آیه را همسو با آیه «فطرت» و دلیل بر سرشت خداشنای انسان قرار دهیم. از جمله روایتی که زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از امام در مورد این آیه پرسیدم، امام علیه السلام فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۳). یا در روایت دیگری از عبدالله بن سنان آمده است که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسیدم که فطرت چیست؟ امام علیه السلام جواب دادند: «هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۲). از این دو روایت استفاده می‌شود که مفاد آیه «ميثاق» همان مفاد آیه «فطرت» و منظور آیه ميثاق نیز معرفت فطری انسان به خالق خویش است. از این روایات، استفاده می‌شود که مفاد آیه «ميثاق» همانند مفاد آیه «فطرت» است.

ج) آیات دعا به هنگام اضطرار: باید توجه داشت که توحید، اصل، و شرک عاریتی است، بنابراین اغلب در حالت عادی افراد به ظواهر سرگرم و از اندیشیدن و پی بردن به مسبب بالذات غافلند، اما در حال خطر که سبب‌های ظاهری قطع می‌شوند: «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره: ۱۶۶) و نسبت‌های اعتباری بریده می‌شوند: «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» (مؤمنون: ۱۰۱) انسان در درون به مسبب‌الاسباب توجه پیدا می‌کند (شریفانی، ۱۳۸۴: ۴۶). این برهان، یعنی فراموش کردن غیرخدا در شداید و سختی‌ها و تضرع به درگاه الهی، صریح‌ترین برهان بر اصل وجود اثبات صانع و توحید است. قرآن گاه با تعبیر کلی مانند «إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا» (یونس: ۱۲)؛ «إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ» (الروم: ۳۳)؛ «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَدَّوْا دُعَاءِ» (الفصلت: ۵۱) حال انسان را چنین ترسیم می‌کند که به هنگام رویارویی با سختی‌ها، به فطرت خود در می‌یابد تنها وسیله‌ای که قادر به از میان برداشتن گرفتاری‌ها و اندوه اوست، خدای سبحان است (یونس: ۲۲؛ عنکبوت: ۶۵؛ لقمان: ۳۲).

د) آیات نسیان و تذکره: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر: ۱۹)؛ «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را دچار خود فراموشی کرد». واژه "نسیان" از ماده "نسی" و به معنای فراموش کردن آنچه در ذهن بوده، بر اثر غفلت و فراموشی است (راغب، ۱۴۱۲: ۸۰۴؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۱۴؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۲: ۱۴) پس این تعبیر در جایی به کار می‌رود که "سابقه آشنایی بوده و هم اکنون از ذهن رفته باشد" (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۳۳). کاربرد این واژه درباره کسانی که دین را پذیرفته‌اند و سپس آن را در اثر ارتداد از یاد برده‌اند، مناسب است، ولی اگر درباره کافران (که هرگز ایمان نیاورده‌اند) به کار رود، نشانه آن است که آنها قبل از علم‌های حصولی، در وجود خویش به توحید آگاهی داشته‌اند و اینک از آن غافل شده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۳۳). در آیاتی قرآن کریم نیز رسالت انبیا، به‌ویژه پیامبر اکرم و نزول آیات خود را تذکر و یادآوری توحید می‌داند «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (غاشیه: ۱۲)؛ «پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای»، لازم این معنا آن است که انسان نسبت به خطوط کلی دین، به‌ویژه توحید، سابقه آشنایی داشته باشد، چون "تذکر" در موردی است که قبلاً آگاهی بوده و بار دوم یادآوری شود تا از یاد نرود، اما در جایی که مطلبی برای نخستین بار گفته شود و مخاطب تازه با آن آشنا می‌شود، چنین آموزشی «تعلیم» است نه تذکر (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۳۲).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در کلام حضرت ﷺ - خطبه اول - با استناد به الفاظی از قرآن کریم به تمام مواردی از آیات قرآن که دال بر خداشناسی فطری است، در یک جمله اشاره می‌کند: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ»؛ اشاره به آیه «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا» (مؤمنون: ۴۴) و «لَيْسَتَاذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ» به آیه فطرت و ميثاق و «وَيَذَكِّرُهُمْ مَنَسِي نِعْمَتِهِ» به آیات تذکر و نسیان اشاره دارد، در نهایت «وَيُحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ» بیانگر این حقیقت است که خداوند با فرستادن پیامبران که وظیفه یادآوری فطرت الهی را دارند، حجت را بر انسان‌ها تمام کرد و به آیه ميثاق اشاره دارد که خدا از آنها پیمان گرفت تا «...أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» «مبادا روز قیامت بگوئید ما از این [امر] غافل بودیم».

## ۲. راه عقلی - حسی (راه خلقت و آثار)

یکی دیگر از راه‌های پی بردن به وجود خدای متعال، راه عقلی - حسی، یا راه خلقت و آثار است که بیشتر با عنوان برهان نظم از آن یاد می‌شود. خداشناسی مبتنی بر مطالعه تجربی پدیده‌ها و موجودات عالم هستی، اغلب در قالب برهان نظم مطرح می‌شود. در واقع برهان نظم، همان دلیل و مسئله نظام موجودات (نظام متقن) است که با استفاده از آیه «صُنِعَ اللَّهُ أَلَدَىٰ أَتَقَنَّ كُلَّ شَيْءٍ» (نمل: ۸۸) می‌توان با نام "اتقان صنع" از آن یاد کرد (رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۴: ۵۷۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵: ۴۰۱؛ جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۴ و ۲۴۴) اما برای اثبات وجود خدا، از طریق برهان نظم می‌گوییم: درعالم طبیعت، نظم برقرار است و هر نظامی به دست ناظمی است؛ پس باید ناظمی این نظم را در طبیعت قرار داده باشد و او خداست. برهان نظم از دو مقدمه تشکیل شده است، یکی از مقدمات، حسی و تجربی محسوب می‌شود که صغرای این قضیه منطقی را تشکیل می‌دهد و مقدمه دیگرش عقلی است که همان کبرای قضیه خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۶۶: ۵۵). در قرآن و نهج‌البلاغه، از طریق برهان نظم (هر دو مقدمه) بر اثبات وجود خدا استدلال شده است؛ ولی در مواردی در ذکر مصادیق با هم تفاوت دارند. ابتدا به بررسی مقدمه اول می‌پردازیم:

### ۱.۲. مقدمه حسی

با به‌کارگیری حس می‌توان مباحث عقیدتی و مطالب ارزشمند فکری را مصور کرد، به‌گونه‌ای که برای عموم طبقات مشاهده‌پذیر باشد. روش امام علی علیه السلام در اکثر مباحث نهج‌البلاغه، برای اثبات وجود خدای متعال به روش‌های حسی مربوط می‌شود (دشتی، ۱۳۷۹: ۱۷۶-۱۷۹). مانند آفرینش انسان، حیوانات، آفرینش آسمان و زمین و پدیده‌های آن، که در این مقدمه (مقدمه حسی) به بیان آنها می‌پردازیم. برخی از این راه، یعنی نشانه‌های تکوینی خدا در نظام هدفمند عالم، به شناخت «آیه‌ای و آفاقی» یاد کرده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۸). به‌طور کلی در سخنان حضرت علی علیه السلام گاه به کل جهان آفرینش به‌عنوان یک مجموعه هماهنگ و گاه به اجزای این مجموعه، برای اثبات وجود خدا نظر می‌شود.

### ۱.۱.۲. کل نظام هستی به عنوان یک مجموعه هماهنگ

مشاهده دقیق جهان آفرینش، هماهنگی و وحدت مجموعه آن را آشکار می‌کند. حضرت ﷺ در مورد این نظام احسن و هماهنگ به دو گونه استدلال می‌کنند: ۱. جزءها و ذره‌ها با جزءها و ذره‌ها در ارتباطند و یک مجموعه منظم را تشکیل می‌دهند. در خطبه ۱۵۸ به خلقت نیکوی آنچه خدا آفرید، اشاره می‌کند: «بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ وَصَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ لَيْسَ لَشَيْءٍ مِنْهُ امْتِنَاعٌ» (خ ۱۵۸: ۶۶) یعنی «بلکه هر چه را که آفرید، حدی خاص برای آن قرار دارد و صورتشان بخشید و صورت‌هایشان نیکو ساخت، هیچ چیز را یارای سرپیچی از فرمان او نیست». در آیتی از قرآن کریم نیز به‌طور خاص از خلقت نیکوی انسان سخن می‌گوید: «... صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ...» (غافر: ۶۴؛ التغابن: ۳).

حقیقت "حسن" عبارت است از سازگاری اجزای هر چیز نسبت به هم، و سازگاری همه اجزا با غرض و غایتی که خارج از ذات آن است، بنابراین، زیبایی چهره به معنای جور بودن و سازگار بودن اجزای صورت از چشم و ابرو و بینی و دهان و غیره است (طباطبایی، ج ۱۶: ۲۴۹).

حضرت ﷺ در فراز دیگری از سخنان خویش به این مطلب اشاره می‌کند که مجموعه‌های منظم با دیگر مجموعه‌های منظم متناسب و سازگارند و کل نظام هستی یک مجموعه منظم و هماهنگ است: به‌عنوان نمونه: «ضَادُّ التُّورِ بِالظُّلْمَةِ وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ وَالْجُمُودَ بِالْبَلْبَلِ وَالْحَرُورَ بِالصَّرْدِ مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُقَارَنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا مُقَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا» (خ ۱۸۱: ۱۱۹) یعنی «روشنی را ضد تاریکی ساخت و ابهام را ضد وضوح و تری را ضد خشکی و سرما را ضد گرما و میان ناسازگاران آشتی افکند و آنها را که از هم جدا بودند، مقارن یکدیگر گردانید و آنها را که از هم دور بودند، به یکدیگر نزدیک نمود. و نزدیک‌ها را از هم دور ساخت». در آیتی از قرآن کریم، به هماهنگی مجموعه‌های نظام هستی اشاره شده است، از جمله در آیه سوم سوره ملک می‌فرماید: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» یعنی «در آفرینش (خدای) رحمان هیچ تفاوتی نمی‌بینی، به دقت

نظر کن آیا هیچ فطور و اختلافی در نظام عالم می‌بینی؟» منظور از نبودن تفاوت در خلق این است که تدبیر الهی در سراسر جهان زنجیروار متصل به هم است و موجودات بعضی به بعض دیگر مرتبند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۹: ۳۵۰).

### ۲.۱.۲. اجزای نظام هستی

در جای جای قرآن کریم و نهج‌البلاغه می‌توان آیات و فرازهایی را یافت که از پدیده‌های گوناگون طبیعی یاد می‌کنند و آنها را آیه و نشانه‌ای بر وجود خداوند می‌شمارند و انسان را به تدبیر و تأمل در آنها فرا می‌خوانند.

الف) نشانه‌های خداوند در آسمان و زمین: در آیات قرآن و فرازهایی از نهج‌البلاغه در موارد متعددی، در مورد آسمان و پدیده‌های آسمانی مانند "آفرینش ماه و ستارگان و خورشید..." و همچنین در مورد زمین و پدیده‌های زمینی نیز مانند "آفرینش کوه‌ها و چشمه، راه‌ها، گیاهان و میوه‌ها و .... سخن گفته شده است. در بسیاری از خطبه‌های نهج‌البلاغه، به آسمان (خ ۱۵۵، ۱۷۷، ۲۰۶) و پدیده‌های آسمانی (خ ۱، ۸۷، ۱۷۷) توجه شده است؛ از جمله در خطبه ۸۷ به آفرینش آسمان‌ها و خورشید و ماه به‌عنوان نشانه‌های شب و روز و همچنین به حرکت دقیق آنها برای شماره سال‌ها و اندازه‌گیری زمان اشاره کرده است و در ادامه به ستارگان نیز به‌عنوان زینت‌های آسمان اشاره می‌شود: «وَنَظْمَ بِلَا تَعْلِيْقِ رَهْوَاتِ فُرْجِهَا وَ لَاحِمِ صُدُوعِ انْفِرَاجِهَا وَ وَشَجِّ بَيْنِهَا وَ بَيْنَ اَرْوَاجِهَا..... وَ نَادَاها بَعْدَ اِذْ هِيَ دُخَانٌ فَالْتَحَمَتْ عُرَى اَشْرَاجِهَا وَ فَتَقَّ بَعْدَ الْاِرْتِاقِ صَوَامِتُ اَبْوَابِهَا وَ..... جَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا وَ قَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوءَةً مِنْ لَيْلِهَا فَاجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ مَجْرَاهُمَا وَ قَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا لِيَمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِيَمَانِهِمَا وَ لِيَعْلِمَ عَدَدُ السَّنِينَ وَ الْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوْهَا فَلَكَهَا وَ نَاطَ بِهَا زِينَتَهَا مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيْهَا وَ مَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا وَ رَمَى مُسْتَرْقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهْبِهَا...» (خ ۸۷: ۱۶۶)؛ همچنین به نقش ستارگان به‌عنوان علاماتی اشاره می‌کند که راهنما و هادی انسان در افطار زمین است: «....جعل نجومًا اعلامًا يستدل بها الحيران في مختلف فجاج الأقطار»

(خ ۱۷۷: ۱۰۴). گویی سخنان امام دقیقاً همان آیات قرآن است که تعیین منازل خورشید و ماه برای تشخیص سال و ماه «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (یونس: ۵) و نیز حرکت آنها را در مدار خویش «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (الانبیاء: ۳۱) بیان می‌کند و مسئله هدایت‌بخشی ستارگان را قرآن به صورت «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (انعام: ۹۷) بیان کرده است. همچنین زمین و پدیده‌های زمینی به وفور در قرآن (سجده: ۲۷؛ فصلت: ۳۹؛ نحل: ۱۰ و ۱۱؛ ابراهیم: ۳۲؛ عبس: ۲۶-۳۲؛ حجر: ۱۹) و نهج البلاغه (خ ۱۸۱: ۱۱۹؛ خ ۱: ۱۴؛ خ ۸۷: ۱۷۳) مطرح می‌شود، که برای اختصار از ذکر آنها خوداری می‌کنیم.

ب) نشانه‌های خداوند در آفرینش حیوانات: امام علی علیه السلام در فرازهای متعددی آفرینش حیوانات، زندگی اسرارآمیز و پیچیده آنها را به‌طور دقیق مورد توجه قرار داده‌اند و همه ما را به تفکر در آفرینش آنها فرا می‌خوانند. برای نمونه در مورد ملخ می‌فرماید: «وَأِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ وَأَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ وَجَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ وَفَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ وَجَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ وَنَابَيْنَ بِيْهَمَا تَقْرِيضٌ وَمِنْجَلَيْنِ بِيْهَمَا تَقْبِيضٌ...» یعنی «و اگر خواهی در آفرینش ملخ بنگر. برای او دو چشم سرخ آفرید و حدقه‌های چشمش را چون دو ماه تابان بیفروخت. برای او گوش پنهان بیافرید و دهانی به اعتدال و سامان و حسی نیرومند و دو دندان نیش، که هر چیز را بدان ببرد و دو دست داس‌مانند که هر چیز را با آن بگیرد...» (خ ۱۸۰: ۱۱۸).

به‌منظور رعایت اختصار فقط نام دیگر حیوانات را ذکر می‌کنیم: آفرینش پرندگان (خ ۱۶۰: ۷۰)؛ طاووس (خ ۱۶۰: ۷۱)؛ خفاش (خ ۱۵۰: ۴۵)؛ ملخ (خ ۱۸۰: ۱۱۸)؛ مورچه (خ ۱۸۰: ۱۱۸).

در قرآن از حیوانات زیادی اعم از چارپایان، پرندگان، حشرات، خزندگان و ... یاد شده، ولی در مورد آفرینش آنها مانند نهج البلاغه به تفصیل سخن نگفته است و در بیشتر

موارد، به‌طور کلی انسان را به آفرینش آنها توجه می‌دهد، از جمله اینکه در آیه ۱۷ سوره غاشیه در مورد شتر می‌فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» یعنی «آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟!» یا اینکه در مورد پرندگان به‌طور کلی می‌فرماید: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل: ۷۹). این آیه، اسرار عظمت خدا را در پهنه هستی نشان می‌دهد و می‌گوید: آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمان حرکت دارند نظر نمی‌کنند؟ و از آنجا که طبیعت اجسام، جذب شدن به‌سوی زمین است، حرکت پرندگان در بالای زمین را با عنوان مسخرات (تسخیرشده‌ها) بیان کرده است، یعنی خداوند نیرویی در بال و پر آنها و خاصیتی در هوا قرار داده است که به آنها امکان می‌دهد که برخلاف قانون جاذبه پرواز کنند. سپس می‌فرماید: هیچ‌کس جز خدا آنها را اینچنین نگه نمی‌دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۱: ۳۴۲).

ج) نشانه‌های مربوط به حوزه آفرینش انسان: در فرازهایی از نهج‌البلاغه به آفرینش انسان به‌عنوان یکی از نشانه‌ها و آیات الهی بر اثبات وجود خدای متعال استدلال شده است؛ از جمله خطبه اول، امام علیه السلام به آفرینش انسان از جسم و روح سخن به‌میان می‌آورد: «ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَ عَذْبِهَا وَ سَخْبِهَا تُرْبَةً» «آنگاه خدای سبحان از زمین دُرُشتناک و از زمین هموار و نرم و از آنجا که زمین شیرین بود و از آنجا که شوره‌زار بود، خاکی برگرفت» (نهج‌البلاغه، خ ۱). در واقع «از یک سو اشاره به آفرینش انسان از خاک است و از سوی دیگر، اینکه آن خاک ترکیبی از تمام بخش‌های مختلف روی زمین بود» (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۳۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۷۲). سپس به ماده دیگری که آب است و با خاک ترکیب یافت، اشاره فرموده است: «سَنَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزِبَتْ فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً...» یعنی «و به آب بشست تا یکدست و خالص گردید. پس نمناکش ساخت تا چسبنده شد و از آن پیکری ساخت...». در واقع نقش آب، ترکیب ساختن آن اجزای مختلف با یکدیگر و صاف کردن ناهمواری‌ها و ایجاد چسب و

پیوند در میان آن اجزای پراکنده و مختلف بود. در مرحله دوم، به نفخ روح اشاره می‌فرماید: «سپس از روح خود در او دمید و به صورت انسانی درآمد، دارای نیروهای عقلانی که آنها را در جهات مختلف به حرکت وامی‌دارد: «ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْهُ إِنْسَانًا ذَا أذْهَانٍ يُجِيلُهَا»، تعبیر به «ذَا أذْهَانٍ يُجِيلُهَا» اشاره به نیروهای مختلف عقلانی و ذهنی است که انسان از هر کدام آنها در بخشی از زندگی استفاده می‌کند و از ترکیب آنان با یکدیگر راه خود را به سوی مقصود می‌گشاید» (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۵۳؛ شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۵۸۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۷۴).

آیات متعددی از قرآن کریم هم به این مسئله تصریح دارند که خلقت اولیه انسان از آب و خاک بوده است. در مورد خلقت انسان از آب می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» (فرقان: ۵۴)؛ «و اوست کسی که از آب، بشری آفرید» و خلقت انسان را از خاک با تعبیر مختلفی چون: «صلصال»: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» (رحمن: ۱۴)؛ «تراب»: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ» (روم: ۲۰)؛ «طین»: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» (سجده: ۱۷) بیان می‌کند. در آیه دیگری پس از مراحل ابتدایی آفرینش، به مرحله آخر آفرینش انسان، یعنی «دمیدن روح» اشاره می‌کند. «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده: ۹).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در قرآن کریم به آفرینش اولیه انسان از خاک اشاره می‌کند و آن را با الفاظ مختلفی چون، «طین»، «صلصال» و «تراب» بیان می‌کند، ولی حضرت علی علیه السلام در مورد خلقت انسان به انواع خاک‌ها، اشاره دارد که در واقع کلام به منزله تفسیری برای آیات قرآن است؛ زیرا کلام امام علیه السلام اوگنا اشاره دارد به اینکه آدم از خاک آفریده شده و سپس توضیح بیشتری درباره خاک می‌دهد و می‌فرماید: «خداوند سبحان از خاک شور و شیرین دشت و کوه مقداری برگزید و زمینه خلقت آدم قرار داد». همچنین در هر فراز از کلام امام علیه السلام در مورد «آفرینش انسان از خاک» اشاره‌ای به آیه‌ای دیده می‌شود، مانند: «تربه» در سخنان آن بزرگوار که اشاره به قول خداوند تعالی است که



فرمود: «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» (آل عمران: ۵۹). «لَا طَهًا بِاللَّهِ حَتَّى لَزَبَتْ» مانند این سخن حق تعالی است: «مِنْ طِينٍ لَازِبٍ» (صافات: ۱۱). «حَتَّى صَلَّصَلَتْ» مانند این سخن خداوند است: «مِنْ صَلَّصَالٍ» (حجر: ۲۶، ۲۸، ۳۳).

## ۲.۲. مقدمه عقلی

در مقدمه دوم برهان نظم، ادعا می‌شود که وجود هر پدیده منظمی مستلزم وجود موجود با شعور و مدبری است که بر اساس آگاهی و علم خویش، اجزای درونی پدیده مزبور را با هماهنگی و آرایش خاص و به منظور وصول به هدف مشخصی در کنار هم نهاده است (سعیدی مهر، ۱۳۸۱: ۴۵). به طور کلی روش امام علیه السلام در بررسی پدیده‌های طبیعی این است که پس از بیان شگفتی‌های طبیعت، همه را به تفکر و تعقل وامی‌دارد و تأکید می‌کند که آثار عظمت خدا در همه آفرینش آشکار است و با یک سؤال اساسی در خطبه ۱۸۵، ذهن انسان را به اندیشه در مشاهدات خود وامی‌دارد: «هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ» (خ: ۱۸۰: ۱۱۷) یعنی «آیا هیچ بنایی بی‌سازنده‌ای تواند بود و هیچ جنایتی بی‌جنایتکاری صورت بندد». آیا جهان با عظمت و هستی انسانی که عقول را به تحیر وامی‌دارد، خود ساخته شده است؟

امام علی علیه السلام علاوه بر دعوت به تفکر و تعقل در آثار صنع الهی، در فرازهای دیگر با تعبیری چون «ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقِنِ» (خ: ۱۷۷: ۱۰۴)؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» (خ: ۱۰۴: ۲۰۶) به "شناخت عقلی و بداهت وجود آفریدگار (ناظمی آگاه) از طریق آفرینش مخلوقات" اشاره می‌کند. در آیات متعددی از قرآن کریم به طور کلی از انسان‌ها دعوت شده است تا به تفکر و بررسی در نظام هستی بپردازند از جمله در آیه ۱۶۴ سوره بقره می‌فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ

يَعْقُلُونَ». از این دست آیات در قرآن شریف بسیار وجود دارد. در بحارالانوار، دویست و چهل و چهار آیه از آیات قرآن با عنوان "اثبات وجود صانع و استدلال بر وجود خدا با استفاده از عجایب صنع خداوند کریم" آورده شده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۳: ۱۶، باب ۳).

### ۳. شناخت عقلی و فلسفی خدا

سومین راه خداشناسی عقلی و فلسفی محض است، راهی که به طور کلی از مطالعه وجود و موجود حاصل می‌شود. در این راه نوعی استدلال در کار است و قهراً وجود خداوند مع‌الواسطه اثبات می‌شود اما آنچه که واسطه قرار می‌گیرد، آیات و نشانه‌ها نیستند، بلکه یک سلسله اصول عقلی هستند که در این راه، فیلسوف روی وجود و موجود محاسبه‌ای کلی می‌کند و در محاسبه خود به این نتیجه می‌رسد که وجود واجب‌الوجود، ضروری است (مطهری، ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۲۵). از این استدلال با عنوان "برهان وجوب و امکان" یاد می‌کنیم. شایان ذکر است که از این برهان با عنوان برهان علیت نیز یاد می‌شود، زیرا اساس تبیین آن بر مبنای وجود علت نهایی برای موجودات است. در ابتدا توضیح برخی مفاهیم برای روشن تر شدن برهان وجوب و امکان ضروری خواهد بود:

الف) علت و معلول: در فلسفه علت به دو معنا به کار می‌رود: ۱. علت به معنای عام که علت وجود "متوقف‌علیه" و معلول وجود "متوقف" است (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۱۹۹)؛ ۲. معنای خاص علت که از آن به علت هستی‌بخش تعبیر می‌شود که قسم خاصی از علت فاعلی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۶۷)؛ یعنی آن موجودی که موجود دیگر را پدید می‌آورد و با وجود آن، تحقق و وجود موجود دیگر ضرورت پیدا می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۲۰۱). مراد ما از علت در برهان علی، معنای خاص آن است که همان علت فاعلی هستی‌بخش است.

ب) ممکن‌الوجود و واجب‌الوجود: به‌طور کلی می‌توان گفت: به حکم عقل، موجود ضرورتاً یا مستغنا از دیگران یا محتاج است، وجودی که مستغناست، و وجودش ضرورت دارد، واجب‌الوجود است و وجودی که وابسته است و به‌هیچ‌وجه آن را ضرورتی نیست؛ یعنی نه وجودش ضرورت دارد و نه عدمش ممکن‌الوجود خواهد بود (ابن‌سینا، ۱۳۸۶: ۴۷؛ علامه حلی، ۱۴۷۱: ۱۱۱).

ج) ملاک احتیاج معلول به علت: در این زمینه متکلمان پنداشته‌اند که ملاک احتیاج معلول به علت "حدوث" است، پس موجود از آن جهت که حادث است و زمانی نبوده و بود شده، ناقص و نیازمند به علت است (مطهری، ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۴۴). اما فلاسفه در این باب دو دسته شده‌اند (غرویان، ۱۳۷۷: ۱۰۶) دسته اول معتقدند ملاک نیاز را باید در درون ذات یعنی ماهیت اشیا جست‌وجو کرد، بنابراین ملاک نیازمندی هر چیزی در ذات و ماهیت آن نهفته است. یعنی ذات چیزی به خودی خود نسبت به هستی و نیستی بی‌طرف و بی‌تفاوت باشد. این فیلسوفان چنین ذاتی را ماهیت نامیده‌اند و این بی‌تفاوتی را «امکان ذاتی» دانسته‌اند و گفته‌اند ملاک احتیاج معلول به علت «امکان ذاتی» است (مطهری، ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۴۵)؛ دسته دوم یعنی فیلسوفانی مانند صدرالمتهلین، ملاک احتیاج معلول به علت را «امکان فقری و وجودی» دانسته‌اند، هر موجودی که وجودش عین تعلق، ربط و وابستگی به موجود دیگر باشد، معلول و ممکن خواهد بود و به حکم قاعده علیت، محتاج علتی است که آن را پدید آورد (غرویان، ۱۳۷۷: ۱۰۸). بنابراین اصل علیت چنین می‌شود: هر موجود فقیر و وابسته‌ای به علتی نیاز دارد. عقیده صدرالمتهلین بر دو نظر قبلی برتری دارد (محمد رضایی، ۱۳۸۱: ۴۳).

در سخنان امام علی علیه السلام ملاک احتیاج اشیا به خداوند، ضعف و فقر وجودی بیان شده است. چنانکه می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ غَنِيٌّ كُلُّ فَقِيرٍ وَ عَزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَ

۱. مراد حدوث زمانی است، یعنی اینکه وجود مسبوق به نیستی در زمان خاصی باشد.

قُوَّةٌ كُلُّ ضَعِيفٍ» (خ ۱۰۵: ۲۰۹) یعنی «همه چیز در برابر او خاشع است و همه چیز به وجود او قائم است. بی‌نیازکننده هر بینوایی است. و عزیزکننده هر ذلیلی است و نیرودهنده هر ناتوانی است».

### ۱.۳. معلول بودن عالم

روشن شد که ملاک احتیاج معلول به علت، ضعف و فقر وجودی است. ضعف مرتبه وجودی، آثار و نشانه‌هایی دارد که به وسیله آنها می‌توان به معلول بودن موجودی پی برد. برای اینکه ثابت کنیم عالم، معلول است، باید نشانه معلول را در آن بیابیم. این نشانه‌ها عبارتند از: الف) تغییر: موجودی که از حالتی به حالت دیگر تغییر پیدا کند حتماً معلول و محتاج علت است، چرا که تغییر، علامت فقدان و کمبود محسوب می‌شود؛ ب) حدوث<sup>۱</sup>: به معنای مسبقیت وجود به عدم است و وجود محدث حتماً معلول و محتاج علتی است که او را از عدم به وجود آورد؛ ج) وابستگی به غیر: هر موجودی که به نحوی به دیگری وابسته باشد، حتماً معلول است (غرویان، ۱۳۷۷: ۱۰۹).

در فرازهای مختلف توحیدی نهج البلاغه و در آیات قرآن کریم به وجود نشانه‌های معلول بودن عالم اشاره شده و از سوی دیگر این نشانه‌ها از ذات اقدس الهی نفی شده است.

### ۲.۳. اثبات نشانه‌های معلول بودن عالم در قرآن و نهج البلاغه

الف) تغییر: در بسیاری از فرازهای نهج البلاغه به تغییر در عالم اشاره شده است: از جمله به مراحل خلقت انسان؛ به این صورت که ابتدا نطفه‌ای جهنده، سپس خونی لخته، سپس به صورت کودک و در نهایت به صورت نوجوانی درآمد: «أُمُّ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شُعْفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةٌ دِهَاقًا وَ عَلَقَةٌ مِحَاقًا وَ جَنِينًا وَ رَاضِعًا وَ وِلِيدًا وَ يَافِعًا» (خ ۱۸۷: ۱۵۰). در

۱. فقط حدوث زمانی مراد نیست، ممکن است موجودی قدیم باشد اما وابسته، مراد رتبه وجودی است.

موارد متعددی به چگونگی آفرینش آسمان (خ ۸۷: ۱۶۶) و زمین (خ ۸۷: ۱۷۳) اشاره شده است. در بسیاری از آیات قرآن کریم نیز این تغییر و دگرگونی بیان می‌شود: زنده شدن زمین پس از مردن «...و ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا... آیاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» یعنی «... و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن، زمین را پس از مردنش زنده گردانید. برای گروهی که می‌اندیشند، واقعاً نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد» (بقره: ۱۶۴؛ برای سایر موارد نک: نحل: ۶۵؛ عنکبوت: ۶۳؛ روم: ۱۹، ۲۴، ۵۰؛ فاطر: ۹؛ جاثیه: ۵؛ حدید: ۱۷). در پی یکدیگر آمدن شب و روز (بقره: ۱۶۴؛ آل عمران: ۱۹۰؛ یونس: ۶؛ الجاثیه: ۵؛ مؤمنون: ۸۰)؛ مراحل تکامل انسان (مؤمنون: ۱۲-۱۴؛ حج: ۵؛ الغافر: ۶۷؛ قیامت: ۳۷-۳۸) پیر و فرتوت شدن انسان‌ها پس از گذراندن دوران جوانی (الحج: ۵؛ نحل: ۷۰؛ غافر: ۶۷) و... که همگی نشانه تغییر هستند.

ب) حدوث: در بسیاری از فرازهای نهج‌البلاغه به حدوث مخلوقات اشاره شده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ ... وَ بِمُحَدِّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَّا شَبَهَ لَهُ» (خ ۱۴۷: ۳۹)؛ «ستایش خداوندی را که چون - آفریدگانش - جامهٔ حدوث بر تن دارند، که پدید می‌آیند و از میان می‌روند، بر ازلی بودنش دلالت دارند و شباهتشان به یکدیگر نشان بی‌همتایی اوست» (برای مشاهدهٔ موارد دیگر ر.ک: خ ۱۸۰: ۱۱۵ در دو مورد؛ خ ۱۴۷: ۳۹). تمام آیات قرآن کریم، که سخن از خلقت موجودات به میان آورده است، بر حدوث آنها دلالت دارد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» (انعام: ۱).

ج) وابستگی: هر چیزی غیر از خداوند معلول است «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ» (خ ۱۸۱: ۱۱۹) در برخی آیات قرآن نیز، به نحوی سخن از وابستگی وجودی موجودات به خداوند به میان آمده است که می‌توان آن را الهام‌بخش سخنان حضرت عليه السلام دانست که مبنای آن وابستگی جهان ممکنات به خداوندی است که خود به هیچ موجودی وابستگی ندارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵).

### ۳.۳. نفی نشانه‌های معلول بودن از خدای متعال در قرآن و نهج البلاغه

الف) نفی تغییر و دگرگونی: امام علی<sup>علیه السلام</sup> در تعبیری، صفاتی را از خدا سلب می‌کند که از آن می‌توان نتیجه گرفت که غیر از خدا، بقیه متصف به این صفاتند، صفاتی که نشانه معلول بودن آنهاست. برخی از صفاتی که علی<sup>علیه السلام</sup> از خدای متعال نفی می‌کند عبارتند از: ۱. تغییر: «وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ» (خ ۱۸۱: ۱۱۹)؛ ۲. زادن و زاده شدن: «لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْلُودًا وَلَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا» (خ ۱۸۱: ۱۱۹). از این بیانات نتیجه می‌گیریم که موجودی که متصف به این صفات باشد، یعنی محدودیت مکانی داشته باشد، حالت آن تغییر کند و مثل و مانند داشته باشد و بزاید و زاییده شود، متصف به معلولیت می‌شود و ما تمامی موجودات جهان را متصف به این صفات می‌دانیم، در نتیجه تمامی آنها معلول خواهند بود. در برخی آیات قرآن نیز، صفاتی را که مختص جسمانیت است از خدا نفی می‌کند مانند: آیه ۲۲۵ بقره که می‌فرماید: «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» یا آیه ۳ اخلاص: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» (البته این آیه با اندک تغییری در کلام حضرت آمده است).

ب) نفی حدوث: حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> در فرازی از سخنان خویش می‌فرماید: «لَا يَقَالُ كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ فَتَجْرِي عَلَيْهِ الصَّفَاتُ الْمُحْدَثَاتُ وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ فَصْلٌ» (خ ۱۸۱: ۱۲۳) یعنی «نمی‌توان گفت که خدا در وجود آمد، پس از آنکه نبود که اگر چنین گویی، صفات موجودات حادث بر او جاری گردیده و میان موجودات حادث و او فرقی نباشد». قرآن کریم در مورد حادث نبودن خدا می‌فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید: ۳). علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسند: اولیت خدای تعالی و آخریتش و همچنین ظهور و بطونش زمانی و مکانی نیست و چنین نیست که در ظرف زمان اول و آخر باشد، وگرنه باید خود خدا جلوتر از زمان نباشد، و از زمانی و مکانی بودن منزّه نباشد و حال آنکه منزّه از آن است، چون خالق زمان و مکان و محیط به تمامی موجودات است، بلکه منظور از اولیت و آخریت و همچنین ظاهر و باطن بودنش این است که او محیط به تمام اشیاست، به هر نحوی که شما اشیا را فرض کنی (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹: ۱۴۵).

ج) نفی وابستگی: حضرت علیه السلام در مورد عدم وابستگی خداوند به غیر می‌فرماید: او از ازل قائم به ذات بوده و دائماً بوده است «الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِمًا دَائِمًا» (خ ۸۶: ۱۵۸). در قرآن عدم وابستگی خداوند در آیات متعددی با صفت "غنی" بیان شده که دال بر بی‌نیازی خداوند و عدم وابستگی به غیر است (البقره، ۲۶۳، ۲۶۷؛ آل‌عمران: ۹۷؛ ...). از جمله در آیه ۷ سوره زمر می‌فرماید: «...إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ...» یعنی «اگر کفر ورزید، خدا از شما سخت بی‌نیاز است».

### ۴.۳. اثبات واجب‌الوجود

بعد از اثبات معلول بودن عالم و نیازمندی آن به علت و دانستن این مطلب که موجودات جهان یا ممکن‌الوجودند یا واجب‌الوجود، می‌گوییم، اگر وجود واجب‌الوجود است، مدعای ما که در حال حاضر این است که جهان هستی از واجب‌الوجود خالی نیست، ثابت می‌شود و اگر ممکن‌الوجود است باید واجب‌الوجودی در کار باشد تا این ممکن‌الوجود موجود شود. زیرا ممکن‌الوجود به حسب فرض از ناحیه ذات خود ایجاب نمی‌کند که موجود یا معدوم باشد، پس موجود بودن و موجود نبودن او به علتی خارج از او وابسته است و با موجود بودن آن علت، او موجود می‌شود و با نبودن آن معدوم می‌شود. پس آن علت را بررسی و همین دو فرض را در مورد او اجرا می‌کنیم زیرا آن علت یا واجب‌الوجود است یا ممکن‌الوجود. اگر واجب‌الوجود است مدعای ما ثابت می‌شود و اگر ممکن‌الوجود است، نیازمند به علت دیگری و همین‌طور و بالأخره باید به واجب‌الوجود منتهی شود، زیرا اگر منتهی نشود تسلسل علل غیرمتناهی لازم می‌آید، در حالی که تسلسل علل ممتنع است (مطهری، ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۲۸-۱۲۹). امام علی علیه السلام در سخنان خویش تعابیری را مطرح فرموده‌اند که دلالت بر آن دارد که سلسله علل به خدا ختم می‌شود و چیزی قبل از خدا وجود ندارد و کمال و قوه هر وجودی از آن خداست: «الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ» (خ ۹۰: ۱۸۳)؛ «اوست اول، پس او را آغازی نبوده است که پیش از آن چیزی تواند بود». مشابه این سخن حضرت در قرآن نیز به کار رفته است: از جمله در آیه ۳ سوره حدید:

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» یعنی «اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست».

در آیاتی متعددی از قرآن کریم برای اثبات واجب‌الوجود با اشاره به پدیده‌هایی مانند خلقت آسمان و زمین، خلقت انسان، رویش گیاهان، نزول باران و برافروختن آتش، از طرفی لزوم وجود علت برای معلول‌های گوناگون اثبات و از سوی دیگر به علت بودن خدا برای همه این پدیده‌ها تصریح می‌شود.

از جمله آیه ۳۵ سوره طور به این مطلب تصریح می‌کند که موجودات نمی‌توانند بدون علت باشند، بلکه علتی آنها را پدید آورده است «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ» یعنی «آیا از هیچ خلق شده‌اند؟ یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند؟». در آیات دیگری به این مطلب تصریح می‌شود که علت تمام موجودات خدای متعال است: از جمله آیات ۶۳ و ۶۴ سوره واقعه: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ \* أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»؛ آیات ۷۱ و ۷۲ واقعه: «أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ \* أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ». «آیا شما (بدون یاری ما) زراعت می‌کنید یا ما؟»؛ «آیا شما چوب درخت را پدید آوردید یا ما؟» یعنی بدون شک آسمان‌ها و زمین، انسان، درخت و... همه حادثند، چرا که دائماً در معرض تغییراتند و چیزی که دستخوش تغییر است، نمی‌تواند حادث نباشد، در این صورت سخن از خالق آسمان و زمین به میان می‌آید، آیا آنها خالق خودشانند یا اصلاً خالق ندارند و خودبه‌خود به‌وجود آمدند یا خالق آنها انسان‌ها هستند؟ از آنجا که پاسخ همه این سؤالات منفی است، معلوم می‌شود آنها خالق دارند که او مخلوق نیست، بلکه ازلی و ابدی است (مکارم شیرازی، ج ۳: ۶۴-۶۵).

### نتیجه‌گیری

مشهودترین نتیجه‌ای که پس از تحلیل و بررسی خطبه‌های توحیدی نهج‌البلاغه و مقایسه آن با آیات قرآن کریم به‌دست آمده، این است که نهج‌البلاغه از جهات بسیاری از قرآن



کریم متأثر است، تشابهات قرآن و نهج‌البلاغه در موارد بسیاری کاملاً آشکار هستند، اما تمایزات، آن هم نه به معنای واقعی، بلکه به این صورت که در مصادیق با هم فرق دارند:

✓ در راه فطرت بیان کردیم که در آیات متعددی به خداشناسی فطری تصریح شده است، از جمله در آیه فطرت، میثاق، آیات تذکر و نسیان و آیات دعا به هنگام اضطرار. حضرت علی علیه السلام علاوه بر اینکه در فرازهای متعددی به فطری بودن خداشناسی اشاره می‌کند، در فرازی از سخنان خویش نیز با استناد به الفاظی از قرآن کریم به تمام مواردی از آیات قرآن که دال بر خداشناسی فطری است، در یک جمله اشاره دارند: *فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَآتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذَكِّرُهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّبْلِيغِ وَ ...*

✓ حضرت علیه السلام به هنگام اشاره به خلقت حیواناتی مانند: طاووس، خفاش، ملخ، و ... به‌طور دقیق به شگفتی‌های آفرینش هر یک از آنها می‌پردازد، در قرآن کریم اگر چه به گونه‌های مختلف جانوران در مقام اثبات توحید اشاره شده، شگفتی‌های وجود هر یک به تفصیل بیان نشده است.

✓ در برخی موارد نشانه‌های مربوط به حوزه انسان بررسی می‌شود. از جمله ماده اصلی خلقت انسان: در قرآن کریم به آفرینش اولیه انسان از خاک اشاره می‌شود و آن را با الفاظ مختلفی چون، «طین»، «صلصال» و «تراب» بیان می‌کند، اما حضرت علی علیه السلام در مورد خلقت انسان به انواع خاک‌ها، اشاره می‌کنند، در واقع کلام به‌منزله تفسیری برای آیات قرآن است؛ زیرا کلام امام علیه السلام نخست اشاره دارد به اینکه آدم از خاک آفریده شده و سپس توضیح بیشتری درباره خاک داده است و می‌فرماید: خداوند سبحان از خاک شور و شیرین دشت و کوه مقداری برگزید و زمینه خلقت آدم قرار داد.

## منابع

قرآن کریم.

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (۱۳۳۷)، شرح نهج البلاغه. قم، ناشر: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۴)، النهایه فی غریب الحدیث. قم: مؤسسه اسماعیلیان للطباعه و النشر و التوزیع.
۳. ابن سعد، محمد کاتب واقدی (بی تا)، الطبقات الکبری، بیروت: دارالصادر.
۴. ابن سینا (ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا) (۱۳۸۶)، اشارات و تنبیهات، شرح: حسن زاده آملی، قم: مطبوعات دینی.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۱۴ق. لسان العرب. چاپ سوم. بیروت: دارالصادر.
۶. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی (۱۳۶۲)، شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، [بی جا]: دفتر نشر الکتاب.
۷. بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶)، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، چاپ اول تهران: بنیاد بعثت.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، حکمت عملی و نظری در نهج البلاغه، چاپ هفتم، قم: نشر اسراء.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، تفسیر موضوعی قرآن کریم (توحید در قرآن)، چاپ سوم، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، تبیین براهین اثبات خدا، چاپ دوم، قم: اسراء.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق)، الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، تحقیق احمد عبدالغفور العطار، چاپ چهارم. بیروت: دار العلم للملایین.
۱۲. حلی، ابو منصور جمال الدین (۱۴۷۱ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق: حسن زاده آملی، قم: مؤسسه نشر الإسلامی.

۱۳. دشتی، محمد (۱۳۷۹)، طرح‌های آموزشی نهج البلاغه. قم: نشر موسسه تحقیقاتی-امیرالمومنین علیه السلام.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن. چاپ اول. بیروت: دارالعلم.
۱۵. رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، چاپ چهارم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۶. زمخشری، محمود (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی.
۱۷. سعیدی مهر، محمد (۱۳۸۱)، آموزش کلام اسلامی جلد اول (خداشناسی)، قم: چاپ سپهر.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، کلام (۱)، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
۱۹. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۴)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: نشر کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۲۰. شریفانی، محمد (۱۳۸۴)، تجلی توحید در ادعیه؛ فصل‌نامه اندیشه دینی، شماره ۱۵.
۲۱. شوشتری، محمد تقی (۱۳۷۶)، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۲. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، بصادر الدر جات، تحقیق: میرزا حسن کوجه باغی، تهران: اعلمی.
۲۳. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ق)، نهاییه الحکمه، تحقیق: عباس علی الزارعی، قم: موسسه النشر الإسلامی.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصرخسرو.

۲۶. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، چاپ سوم، تهران: ناشر: کتابفروشی مرتضوی.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی،
۲۸. عبده، محمد، (بی تا)، *شرح نهج البلاغه*، قاهره: مطبعة الاستقامة.
۲۹. غروی، محسن (۱۳۷۷)، *سیری در ادله اثبات وجود خدا*، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۰. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *العین*، چاپ دوم، [بی جا]: انتشارات هجرت.
۳۱. قرشی علی اکبر (۱۳۷۱)، *قاموس قرآن*، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳)، *الکافی*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، [بی جا]: [بی نا].
۳۳. محمد رضایی، محمد (۱۳۸۲)، *برهان نظم از دیدگاه امام علی علیه السلام*، مجله کلام اسلامی، شماره ۴۵.
۳۴. مغنیه، محمد جواد (۱۳۵۸)، *فی ظلال نهج البلاغه*، بیروت: دارالعلم.
۳۵. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الوفا.
۳۶. مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم و تهران: انتشارات صدرا.
۳۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱)، *شرح منظومه*، تهران: انتشارات حکمت.
۳۸. مصباح یزدی، محمد تقی (بی تا)، *معارف قرآن*، قم: انتشارات در راه حق.
۳۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، *آموزش عقاید*، چاپ پانزدهم، [بی جا]: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۴۰. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.